

وقتی فَسیدم دعا یعنی چه، تقسیم گرفتم که من هم دعا کنم. چون خیلی کارها هست که باید از خدا بخواهم در انجام دادن آن ها مرا یاری کند. من دعا می کنم که پدر و مادرم همیشه سالم باشند. دعا می کنم پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های مهربان پیش ما باشند؛ چون بازی کردن و حرف زدن با آن ها را خیلی دوست دارم. روزی از مادرم پرسیدم: «چرا همه پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها را دوست دارند؟»

مادرم گفت: «چون آن ها بسیار مهربان هستند، همه را دوست دارند و به همه محبت می کنند.»

خدا کسانی را که به دیگران محبت و مهربانی کنند، دوست دارد. خدایا، تو از همه مهربان تر هستی. من می دانم که تو انسان های مهربان را دوست داری. پس همیشه سعی می کنم با هم کلاسی هایم و حتی بچه های کوچک تر از خودم مهربان باشم تا تو مرا بیشتر دوست بداری!



از همه مهربان تر

یک روز از مادرم پرسیدم: «دعا یعنی چه؟»
مادرم گفت: «دعا یعنی حرف زدن با خدا. در موقع دعا با خدا سخن می گوئیم
و از او یاری می خواهیم.»

